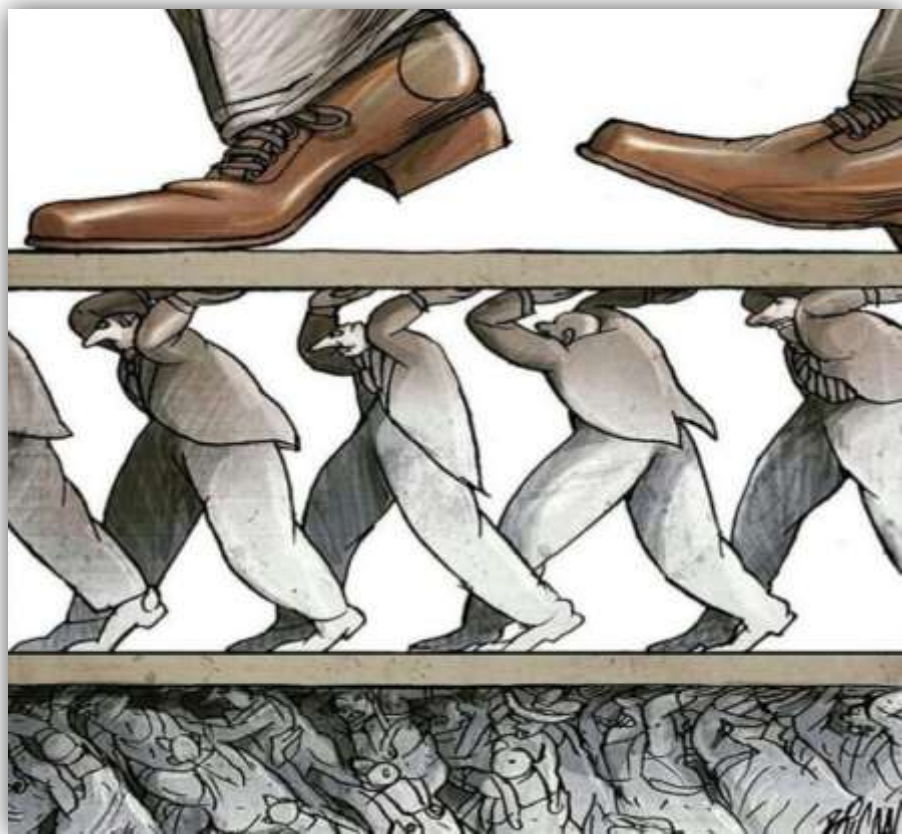


ردِ زنجیرها ...

(ناگفته‌های يك خبر)





در خبرها آمده بود....

دارایی ۲۶ ثروتمند جهان برابر با ثروت حدود ۴ میلیارد نفر است

(CNN)

شبکه خبری تلویزیونی سی ان ان گزارش داد: مجموع دارایی و تمکن ۲۶ فرد ثروتمند تراز اول جهان به یک تریلیون و ۴۰۰ میلیون دلار رسید، ثروتی که برابر با دارایی سه میلیارد و ۸۰۰ میلیون نفر دیگر بر روی کره زمین است. یعنی چیزی بیش از نیمی از کل جمعیت جهان!

به گزارش ایرنا، تارنمای این شبکه خبری افزود: میلیاردرهای جهان روزانه ۲,۵ میلیارد دلار ثروتمندتر می‌شوند درحالی‌که نیمی از افراد فقیر جهان شاهد فقیرتر شدن خود هستند.

سی‌ان‌ان نوشت: بر اساس گزارش بین‌المللی "آکسفام" که روز گذشته (یکشنبه) انتشار یافت، شمار میلیاردرهای جهان به دو هزار و ۲۰۸ نفر رسید که این تعداد ثروتمند با توجه به بحران مالی در یک دهه اخیر بی سابقه بوده و نشانگر دو برابر شدن شمار چنین ثروتمندانی است.

گزارش سالانه و ۱۰۶ آکسفام در آستانه نشست داووس که در آن میزبان شماری از چنین ثروتمندانی است انتشار می‌یابد که در واقع خواستار توجه به بروز شکاف هرچه بیشتر بین ثروتمندان و فقرا است.

سی‌ان‌ان افزود: اکثر افراد به‌غایت ثروتمند در این فهرست آمریکایی بوده که شامل "جفر بزوس" شرکت آمازون، "بیل گیتس" شرکت مایکروسافت، "وارن بافت" رئیس شرکت بیمه ای "برکشایر هاتاوا" (Berkshire Hathaway) و 'مارک زاکربرگ' از شبکه اجتماعی فیس‌بوک است.

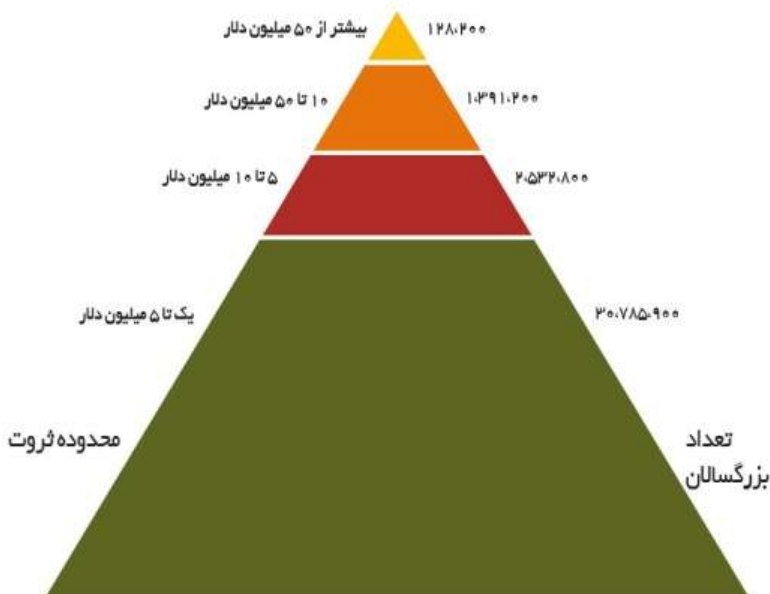
بنابراین گزارش مجموع دارایی این چهار نفر از سوی نشریه اقتصادی "فوربس" ۳۵۷ میلیارد دلار اعلام شده است.

آکسفام در گزارش خود بر ناکامی وصول مالیات از ثروتمندان در چنین کشورهایی اشاره کرده و اینکه افزایش مالیات از درآمد افراد معمولی وجود داشته اما موجودیت‌های حقوقی و ابرثروتمندان از دادن مالیات طفره می‌روند.

خبرگزاری رویترز نیز با پرداختن به موضوع گزارش آکسفام نوشته است: دولت‌های جهان به طور فزاینده، خدمات عمومی را کاهش داده و همزمان فاقد توانایی لازم برای مقابله با فرار مالیاتی بوده‌اند.

در همین حال «وینی بیانینما» مدیر عامل آکسفام در مصاحبه‌ای در مورد این گزارش گفته بود: فشار نظام‌های مالیاتی روی جمعیت فقیر، به معنای نبود بودجه کافی برای ارائه خدمات عمومی است و این خود به تشدید فاصله طبقاتی منجر شده و فقرا نه تنها دو برابر از خدمات اولیه محروم هستند، بلکه همزمان فشار مالیاتی بیشتری را متحمل می‌شوند.

بر مبنای گزارش آکسفام، نرخ مالیات برای شرکت‌ها و ثروتمندان در دهه‌های اخیر کاهش یافته و همزمان دولت‌ها در جهان، بار مالیاتی را از طریق مالیات بر مصرف، به سمت جمعیت فقیرتر هدایت کرده‌اند.



اما در خبرها نیامده بود ...

کلمات خنثی نیستند!

در خبر نیامده بود منظور از ثروتمندان و فقرا چیست؟

در این خبر تنها از ثروتمندان و فقرا صحبت شده، اما نوشته نشده که آیا بین این دو چه رابطه و نسبتی برقرار است! آیا این دو در دو سیاره جدا زندگی می‌کنند یا بین این دو رابطه عمیق و محکم برقرار است؟ تفاوت این دو از کجا ناشی می‌شود؟ این‌ها دو دسته نخبگان باهوش و کند ذهن‌ها را می‌سازند؟ بخشنده‌ها و صدقه‌پذیرها؟ قدرتمندان و ناتوانان؟ خیر. رابطه‌ای که بین این دو دسته برقرار می‌باشد. عمیق‌تر از این است و برای درست دیدن این رابطه باید آن‌ها را در یک زمینه بزرگتر دید.

مناسبات اجتماعی انسان‌ها بر مبنای نسبت آن‌ها نسبت به مالکیت ابزار تولید، نوع انسان را به طبقات دارای ابزار تولید و فاقد ابزار تولید تقسیم می‌کند و این زمینه استعمار طبقه کارگر را برای سرمایه‌دار فراهم می‌سازد. این رابطه که بر مبنای مالکیت و استعمار روز افزون استوار است، با قدرت سرکوب دولتی محافظت و مقدس دانسته می‌شود. در این رابطه طبقات در رابطه‌ای تضادآمیز، به مثابه ثروتمندان و فقرا در می‌آیند و تا وقتی این رابطه برقرار است، طبقه حاکم هر روز ثروتمندتر و طبقه کارگر هر روز فقیرتر و ناتوان‌تر می‌شود. اما آنچه در این متن حذف شده تمام زمینه این تضاد است و حتی خود تضاد هم بین ثروتمندان و فقرا ناپدید شده است. حذفی که عرصه را به نفع برداشته‌های توجیهی مثل نخبگی و هوش و از این دست باز می‌کند!

اعداد خنثی و بی طرف نیستند!

شبکه خبری تلویزیونی سی‌ان‌ان گزارش نداد که: اعداد چقدر دقیق‌اند؟

ثروت ۲۶ نفر معادل ۴ میلیارد نفر یا دقیق‌تر ۳,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است! جالب آنکه ۲۶ نفر اول ۲۵ یا ۳۰ نشده، همه جا بیست و شش آمده. بی‌کم‌وکاست اما در رقم معادل، بین ۴ میلیارد تا سه میلیارد و هشتصد میلیون نفر، حدود

سلامت نیوز: گسترش جهانی سوء‌تغذیه. مرگ روزانه ۲۲ هزار کودک بر اثر گرسنگی

دویست میلیون نفر به راحتی می‌تواند اضافه یا کسر شود! به راحتی می‌شود میلیون‌ها نفر را در شمار تعداد صفرهایی که در این اعداد آمده گرد کرد. سه و هشت یا چهار، چه فرقی می‌کند؟!، این دویست میلیون نفر

می‌توانند همان کسانی باشند که در جنگ‌های مختلف، مثل جنگ‌های سوریه، فلسطین، یمن، لیبی، عراق، افغانستان و... اکنون در حال کشته‌شدن هستند و برای خروج سرمایه از بحران هزینه می‌شوند، یا همان کسانی هستند که در آفریقا به دلیل بیماری‌های واگیردار و قحطی در حال مرگ‌اند، شاید تلفات کارگران چینی و هندی در زیر فشار کارند، یا مهاجرانی هستند که بین مرزها و بدون ملیت، هم اکنون در حال دست و پا زدن در دریاها جان می‌دهند. مشخصاً چیزی که مهم است آن ۲۶ نفر است. یا شمار میلیارد‌های جهان که به دوهزار و دویست و هشت نفر (۲۲۰۸ نفر بی‌کم‌وکاست) رسیده. عددی که «با توجه به بحران مالی در یک دهه اخیر بی‌سابقه بوده و نشانگر دو برابر شدن شمار چنین ثروتمندانی است»، دقیقاً به همان اندازه که ما فقیرتر شدیم!

آنچه به عنوان فردگرایی در سرمایه‌داری تبلیغ می‌شود، مصداق موقیبتش همین تعداد انگشت شمار است. بسیاری از کتاب‌ها و تبلیغات موقیبت و رشد خلاقیت و استعداد فردی این افراد را الگو می‌کنند و می‌گویند که ببینید سرمایه‌داری چگونه منجر به بروز رشد شخصیت می‌شود! آنچه در این تبلیغات حذف می‌شود این است که سرمایه بهای این فردیت تعداد مشخص را با بزرگترین نظام بردگی و فشار تمام و کمال بر اکثریت افراد در می‌آورد. چگونه ممکن است که رئیس شرکت آمازون وقتی فرصت آب خوردن به کارگزارانش نمی‌دهد می‌تواند از رشد خلاقیت و فردیت در سرمایه‌داری صحبت کند. در واقع برخلاف تبلیغات کلیشه‌ای باید گفت رشد فردیت و آزادی‌های فردی، یک دستاورد اجتماعی سرمایه‌داری و نظام طبقاتی است و تا وقتی یک نظام طبقاتی است، اکثریت باید به نفع آزادی اقلیت به بند کشیده شوند.

از طرفی باید پرسید، چطور اعدادی که در یک طرف ترازو اینقدر دقیق است در طرف دیگر، نوسانات میلیونی می‌کنند؟! چه چیز انسانی‌ای بار یک طرف را آنقدر دقیق می‌کند که یک نفر کم‌وزیاد نمی‌شود و طرف دیگر اینقدر نوسان دارد؟ جان ۲۶ نفر در مقابل حدود ۴۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر؟ توان کار یا زور بازوی ۲۶ نفر در مقابل ۴ میلیارد نفر؟ هوش و استعداد ۲۶ نفر در مقابل ۳,۸ میلیارد نفر؟ یا ثروت ۲۶ نفر است که این نسبت را برقرار کرده است؟ البته پاسخ در خود خبر آمده و تنها ثروت این دو در نسبت با هم قرار گرفته و تفاوت در تعداد نمایندگان این ثروت است؛ آنچه که به عنوان انباشت فهم می‌شود. انباشت ثروت در یک طرف و انباشت فقر و فلاکت در طرف دیگر...

اعداد خنثی و بی‌طرف نیستند! و وقتی ارزش‌ها و وزن آنها گرفته شود تا خنثی جلوه داده شوند اتفاقاً ایدئولوژیک‌تر و فریبنده‌تر هستند.

در ایرنا نیامده بود: آیا این نوسانات فقط در اعداد است؟

در واقع نکته بسیار مهمی که در این دقت و نوسان اعداد وجود دارد اشاره به واقعیتی است که در اجتماع رخ می‌دهد! بی‌گمان بسیاری از دولت‌ها و قانون‌های مختلف از قانون‌های اساسی تا مصوبات مجلس‌ها و پارلمان‌ها و عمده فعالیت‌های احزاب و سازمان‌های مختلف تا ارتش‌ها و نیروهای انتظامی و نظامی و تمام قدرت‌های رسانه‌ای موجود جهان برای این است که امنیت این چند نفر و طبقه حاکم سرمایه، که چیزی جز نمایندگان ثروت جهان نیستند حفظ شود.

در مقابل ما هستیم، اکثریت، طبقه کارگر! ما یعنی کارگران و زحمت‌کشان ایران، عراق، سوریه، افغانستان، پاکستان، چین، هند، آفریقا، آمریکای لاتین و این‌ها همه باید با هم جمع شوند تا ثروت ۲۲۰۸ نفر را شکل بدهند! تا بتوانند ثروت آن‌ها را ایجاد کنند! ما همواره دچار اضطراب و نگرانی از گرسنگی، اخراج، بیماری، درد و زحمت هستیم! ما همواره توسط ارتش‌ها، نیروهای نظامی و انتظامی تهدید می‌شویم! همواره توسط رسانه‌ها به عنوان خرابکار و شورشی و گرسنه تحقیر و مورد حمله قرار می‌گیریم و یا بازیچه و ابزاری می‌شویم برای لشکرکشی و دعوی میان احزاب و نیروهای حاکم! همواره توسط قانون پارلمان‌ها و دولت‌ها مورد ستم واقع می‌شویم!

بی دلیل نیست که وقتی آن‌ها از «جنگ» حرف می‌زنند نام «تخریب خلاق» می‌گیرد! چون مانند یک ساز بفروش، باید خراب کنند تا بسازند و سود کنند! و مهم نیست در این میان حدود دویست میلیون‌ریز آوار گم شوند یا کم و زیاد شوند. آنچه برای آن‌ها معنی خیز برای شروع ساخت و ساز و سود بیشتر می‌دهد، برای ما یعنی خون، درد، زجر، در یک تلخی بی‌پایان ...

و وقتی ما از جنگ حرف می‌زنیم منظورمان فقط جنگ طبقاتی است. جنگی که در دل وضعیت نهاده شده است و ریشه در تضاد کار و سرمایه دارد. جنگی که منجر به از برچیده شدن نظام طبقاتی خواهد شد.

دست‌آوردهای تمدنی به مصادره مالکیت خصوصی ..

بی‌بی‌سی نوشته بود: پیشرفت یعنی پیشرفت تکنولوژی؟ پیشرفت چه چیزی؟ برای که و برای چه؟

به روایت آنچه در بی‌بی‌سی نیامده: آنچه این حدود ۴ میلیارد نفر را در مقابل ۲۶ نفر، تبدیل به مورچه‌های کوچکی می‌کند که مشغول‌اند تا بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ را بنا نهند، رشد تکنولوژی و بهره‌وری است! آنچه در تبلیغات مختلف به عنوان عامل رفاه و پیشرفت بشری معرفی می‌شود در واقع منجر به چیزی جز ارزان‌تر کردن قیمت حیات ما نشده! به عبارت دیگر، برخلاف گذشته برای تولید يك وعده غذایی، یا پوشیدن لباسی برای حفاظت از سرما و گرما یا داشتن يك سرپناه نسبت به قبل، وقت و توان کمتری نیاز است و این ارزش کالاها و از همه مهم‌تر ارزش کالایی به نام نیروی کار را پایین آورده است! سرمایه‌داران می‌توانند با هزینه کمی نیروی کار زیادی را در اختیار داشته باشند. این را از منظر فرودستان به سختی می‌توان فهمید اما از جایگاه کسانی که میانگین روزانه حدود ۲,۵ میلیارد دلار (۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار) ثروتمندتر می‌شوند باید قابل فهم‌تر باشد. این قدرتی است که تاریخ تمدن بشری از اولین کشف‌ها و اختراعات خود تا امروز یعنی از رام کردن حیوانات تا کشف زبان، آتش، فلز، چرخ، تا الکتریسته و ... یکجا جمع کرده و به عنوان سرمایه یا

"استثمار مرده‌ها" در دست نمایندگان قرار داده تا به "استثمار زندگان" بپردازند!

در این معنی پیشرفت تکنولوژی به ضد خود تبدیل شده است. ما به جلو حرکت کرده‌ایم و هر چه پیش رفته‌ایم توان و قدرت خود را بیشتر و بیشتر از خود جدا کرده و به انباشت قدرت قدرتمندان تفویض کرده‌ایم. این اتفاق مهمی است. این اتفاقی است که خیل بزرگی از انسان‌ها را هر روز کوچک و کوچک‌تر می‌کند. قدرت بازویشان به ماشین‌ها و اسلحه‌ها تفویض شده، قدرت تفکر و مدیریتشان به نظام آکادمی و متخصصین تفویض شده، هزینه بازتولیدش نیز به حداقل ممکن کاهش داده شده، قدرت سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری و کنترل و باقی توانش را نیز با معجزه دموکراسی تفویض شده است. این چنین است که با این همه قدرت اینقدر احساس ضعف و ناتوانی می‌کنیم! تمدنی که توسط بشر تا اینجا پیش رفته و به این سطح از بهره‌وری رسیده است باید در هوش و ذکاوت ابرقهرمان‌ها یا «ابر دزد‌های تمدن» مثل استیو جابز و بیل گیتس و غیره تقلیل یابد؟! ... آنچه این افراد به تمدن اضافه کردند آنقدری نیست که بخواهند تمام دستاوردهای تمدن را مصادره کنند! حتی بتوانند روی آن هیچ‌گونه حس مالکیتی داشته باشند! حتی سهمشان از تولیدکنندگان آن بیشتر نیست! آن‌ها همان سهمی را باید از تمدن داشته باشند که یک زالو در زیست انسان. این را سرمایه‌داران نیز خوب می‌دانند و می‌دانند که اگر بخواهند دین کشف زبان و آهن و آتش، چرخ، الکتریسیته، شبکه‌های ارتباطی دیگر و ... ادا کنند، همانقدر که باعث خنده خواهند شد، باعث می‌شود تمام اراجیف مربوط به مالکیت نیز به سخره گرفته شود! ... پس باید از پیشرفت، آزادی، قانون و... پرسید، قانون، آزادی، پیشرفت برای چه کسی؟ و برای چه چیزی؟

دستاوردهای تمدن بشری را با هر اسمی به تملك در می آورند و سعی می کنند با نبوغ یا هر چیزی مثل آن این مصادره را توجیه کنند. اجتماعی کردن دستاوردهای تمدنی به شکل ویژه‌ای خود را در حذف مالکیت از ابزار تولید می تواند تجلی کند، بنیادهای این سلب مالکیت از سوی سرمایه داران را بی معنی می کند. و تنها با اجتماعی شدن دستاوردهای تمدنی می توان علم و تکنولوژی را که نتیجه رشد اجتماعی است به اجتماع برگرداند.

در خبرگزاری های رسمی اشاره نشده بود: امپراتوری ها بر دوش بردگان ساخته می شوند.

چه چیز این وضعیت را از دوران امپراتوری های اولیه و مناسبات برده داری متمایز می کند؟! در آن دوران بردگان با دست و پاهای زنجیر شده با برده دیگری و زیر سایه شلاقی که بر سرشان می چرخید و سگ های درنده ای که در اطراف راه بود، مجبور به تحمل فشار سنگ ها و الوارهایی می شدند که باید رویهم می گذاشتند تا کاخ ها و معابد بزرگ شاهان و کاهنان و فراعنه را بسازند. برای آن بردگان همه چیز روشن بوده از زنجیرها تا شلاق و کاخی که ساخته می شده، اما در حجاب اخلاق خدایگان و بندگی و در سحر و جادویی که خدایانی دست ساخته داشتند همه چیز تیره و تار می شده است. هر چند که هرگاه تحمل این سختی از تاب آوری جادوها بیشتر می شده، سایه سیاه چاله ها و مرگ ها به سرعت گسترده می شده اند.

اگر امروز نیز ما خیل بردگان با دست ها و پاهای در زنجیر مجبور به رفتن راهی هستیم که روزی ۲٫۵ میلیارد دلار را به جیب اربابان جهان می کند! پس چطور زنجیرها دیده نمی شود؟ سایه شلاق ها در آسمان گم است! و کجاست آن کاخ ها

که محل سکونت خدایان است! چرا همه چیز اینقدر مبهم و رازورز است؟ اکنون به کدام سحر و جادو این زنجیرها و کاخ‌ها نامرئی شده است؟ با کدام حجاب از نظرها دور شده؟ با کدام ترفند این وضعیت ادامه می‌یابد؟ چرا آنچه خود می‌سازیم به چشم‌مان نمی‌آید؟! اکنون کدام سحر و جادو ما را اینگونه کور و کر کرده؟!

البته اگر این حرف‌ها به دلتان می‌نشیند و آن را متوجه می‌شوید، حتماً شما هم سنگینی زنجیرها را بر دست و پای خود حس می‌کنید. اما این چیزی از ابهام و رازورزی این فضا کم نمی‌کند. هرچند که راهنمایی است تا راه را از بی‌راه، سِره را از ناسِره تشخیص داد. رد زنجیرها باید به آگاهی لازم به درك انضمامی و مشخص از تضاد کار و سرمایه بی‌انجامد.

همچنین کارشناسان نگفتند: ما تنها وقتی که برده باشیم آزادیم.

شعبده‌بازی بزرگی که در انتخابات صورت می‌گیرد، خودِ دموکراسی است. اشتباه نشود! دموکراسی در ناب‌ترین و بهترین اشکالش نه اعمال قدرت رای دهندگان که تفویض قدرت آنان است. این که شما رأی می‌دهید به رئیس جمهور یا نماینده پارلمان و ...، اعمال قدرت شما نیست! بلکه خلق ید خود از قدرت کنترل زندگی و سرنوشتان است. ما رأی می‌دهیم تا دیگر ادعایی برای کنترل زندگی‌مان نداشته باشیم. مهم نیست به چه کسی رأی بدهیم مهم این انتقال قدرت به دولت یا دیگر نهادهای سرمایه است. پس یعنی ما در تعیین سرنوشت خودمان آزاد نیستیم؟!

من رنگ لباسم را خودم انتخاب می‌کنم، و نیز موسیقی را که دوست دارم؛ هیچکس در انتخاب تیم ورزشی مورد علاقه‌ام مرا مجبور نکرده! من آزادم یا این

توهم آزادی است؟ یا آزادی چیزی فراتر از این چیزها نیست؟ من که قدرت بیشتری ندارم؟!

دل بستن به چیزهای کوچک! خوشی‌های آنی! و در لحظه زندگی کردن! شاد بودن و جذب انرژی‌های مثبت به سمت خود! حضور مستمر در کلاس‌های موفقیت و راز شاد زیستن! عبور از موانع ذهنی برای رسیدن به سعادت و خوشبختی! تو خوشبختی! فقط باید به این موضوع ایمان بیاوری! باید مثل برنده‌ها باشی تا نبازی! این رموز و کلیدها نه تنها چیزی را روشن نمی‌کنند، بلکه به همه چیز شکل احمقانه و مزورانه‌ای می‌دهد.

آیا بردگانی که به دستان و پاهای خود زنجیر می‌دیدند هیچ آزادی‌ای نداشتند؟! آن‌ها هم می‌توانستند، فقط باید می‌خواستند! حتی وقتی که دست و پاهایشان زنجیر بود و باید فشار سنگ‌هایی را بر دوش خود تحمل می‌کردند! حتی در آن لحظات می‌توانستند به آسمان آبی و تمیزی نگاه کنند که هیچ آلاینده‌ای آن را آلوده نکرده بود و به صدای پرنده‌هایی گوش دهند که در معرض انقراض نبودند، این خوشبختی نیست! این يك شادی وصف ناشدنی نیست! آن‌ها هم می‌توانستند بخندند و شادی را به باقی دوستان و اطرافیانی که به هم زنجیر شده بودند انتقال دهند تا تحمل درد شلاق و زخم زنجیرها قابل تحمل تر شود!

بیش از چهارصد سال پیش شکسپیر در سروده خود چنین می گوید:

کیست که بتواند آتش بر کف دست نهد؟

و با یاد کوه‌های پر برف قفقاز خود را سرگرم کند؟

یا تیغ تیز گرسنگی را با یاد سفره‌های رنگارنگ گند کند؟

یا برهنه در برف دی‌ماه فرو غلتد

و به آفتاب تموز بیاندیشد؟

نه! هیچ کس!

هیچ کس چنین خطری را به چنان خاطره‌ای تاب نیاورد!

از این که خیال خوبی‌ها درمان بدی‌ها نیست

بلکه صد چندان بر زشتی آنها می‌افزاید. (شعری از ویلیام شکسپیر با ترجمه الهی قمش‌های؟)

رسانه طبقاتی است.

در رسانه‌ها نیامده بود که رسانه‌ها خنثی نیستند!

اما برای بردگانی که باهم زنجیر شده‌اند چطور می‌شود که جز زنجیر دست و پا چیزی برای از دست دادن داشته باشند؟

«ما»؟! منظور از «ما» چیست؟ «ما» ها چگونه ساخته می‌شوند؟ «ما» چگونه هویت ما را می‌سازد؟ و این هویت‌ها چطور و چگونه در ذهن ما جای می‌گیرد؟ پاسخ این است که «ما»ها یا «هویت»ها ساخته می‌شوند و امروزه عمدتاً همان جایی ساخته می‌شوند که بیش‌ترین برخورد را با آن داریم، یعنی رسانه. مثلاً هویت «ایرانی» پس از هر بار مسابقه فوتبال یا بازی‌های ورزشی و ... است که پرچم به دوش ورزشکاران می‌رود، سرود ملی خوانده می‌شود و حس متعلق بودن به یکجا یا یک چیز القا می‌شود.

اما آیا نمی‌شود از هیچ "ما"یی صحبت کرد؟ بله! کارگران جهان متحد شوید! باید جمعیت بسیاری از کشورهای دیگر، از سوریه و عراق و لیبی و یمن تا چین و هند و آفریقا و آمریکای لاتین تا اروپا و آمریکا رویهم آیند، به هم زنجیر

شوند، تا قللهایی چنین از ثروت بنا شود. آری این هویت راستینی است که در مناسبات اجتماعی امروز پدید می‌آید.

بگو، تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می‌کنی؟
کیستی تو که حجابت تا ستاره‌گان فراگستر می‌شود؟
سفیدپوستی بینوایم که فریبم داده به دورم افکنده‌اند،
سیاه پوستی هستم که داغ برده‌گی بر تن دارم،
سرخپوستی هستم رانده از سرزمین خویش،
مهاجری هستم چنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته‌ام
اما چیزی جز همان تمهیدِ لعنتیِ دیرین به نصیب نبرده‌ام
که سگ سگ را می‌درد و توانا ناتوان را لگدمال می‌کند.
من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار، که گرفتار آمده‌ام
در زنجیره بی‌پایانِ دیرینه سالِ سود، قدرت، استفاده،
قاپیدن زمین، قاپیدن زر، قاپیدن شیوه‌های برآوردن نیاز، کارِ انسان‌ها، مزد
آنان،

و تصاحب همه چیزِ به فرمانِ آرزو و طمع.

من کشاورزم — بندهٔ خاک —

کارگرم، زر خرید ماشین.

سیاهپوستم، خدمتگزار شما همه.

من مردمم: نگران، گرسنه، شوربخت،

که با وجود آن رویا، هنوز امروز محتاج کفی نانم....

ما مردم می‌باید

سرزمینمان، معادنمان، گیاهانمان، رودخانه‌هایمان،

کوهستان‌ها و دشت‌های بی‌پایانمان را آزاد کنیم:
همه جا را، سراسر گسترهٔ این ایالات سرسبز بزرگ را –
و بار دیگر وطن را بسازیم! (بخشی از شعر لنگستون هیوز، ترجمه احمد شاملو)

زحمت‌کشی عرق از پیشانی گرفت و گفت: تسمه‌های نقاله ثروت برگرده‌های ماست. جایی به دور از چشم‌هامان!

مکانیزم این جابجایی ثروت چیست؟ کی باهوش تراست؟ کی کاری‌تر؟ بعضی‌ها
تنبل‌ترند؟ بعضی‌ها ترسو‌ترند؟ بعضی جنم پول درآوردن را دارند؟ و...

چرا این چیزها برای ما معنادار شده و چرا از این چرخه نمی‌توانیم بیرون بیاییم؟
از کی وارد این چرخه شدیم که نفهمیدیم؟ يك بازی بزرگ با دسته‌بندی‌های
سادهٔ باهوش/غیرباهوش، عالی/متوسط/خوب و... . چرا باید خودمان را با این
ملاک‌ها بسنجیم و سرزنش کنیم؟ چطور این مسائل اینقدر درونی شده که دیگر
نمی‌شود به راحتی تغییرش داد؟ به نظر من که واقعی نیست. یعنی به این شکلش
واقعی نیست، در واقع چرا این تفاوت‌ها باید اینقدر مهم باشد؟ خب آدم‌ها با هم
متفاوت‌اند! چرا باید بازنمایی این تفاوت اینقدر حس شوربختی و خوشبختی
ایجاد کند، در حالی که می‌تواند در سطح يك تفاوت باقی بماند. مساله این است
که همهٔ انرژی ذهنی آدم‌ها به جای اینکه برود به سمت ساختاری که اینقدر
اضطراب‌آور و فشارآور و پر از حس بدبختی است، می‌رود به سمت سرزنش خود!
منظورم این است که اگر مناسبات درست بود کسی خود را به دلیل توانایی‌های
ذهنی و جسمی‌اش گناهکار نمی‌دانست، و کارش متناسب با علاقه و حوصله‌اش
بود. کاری که دوست داشت را انجام می‌داد!

اما الان اتفاقی که در سطح وسیع می افتد این است که مدام این موضوع از نظرها پنهان می شود و همه چیز در ناتوانی «تو» در پیشرفت خلاصه می شود! کل این سیستم بر این مدار کار می کند: با فرافکنی دلیل اصلی حس اضطراب و بدبختی، از وضعیت، به شخص «تو» به عنوان آدمی گویا قرار نیست هرگز در این سیستم خوب باشد، مگر این که در فشار کاری عذاب آور تمام توان خودش را تا آخر صرف کند و انتظارات خود را پایین بیاورد. انسان های زیادی هر روز تمام تلاششان را می کنند که موفق شوند، که خودشان را با سیستمی هماهنگ کنند که اینقدر آسیب زاست. ولی اگر همه ایشان بخشی از انرژی شان را می گذاشتند روی تغییر این سیستم دیگر حداقل بچه ها یا بچه هاشان لازم نبود فشار این سیستم را تحمل کنند...

واضح است که وقتی موسسه آکسفام می گوید بیشترین ثروت دنیا دست ۲۶ نفر است و باقی اش دست آن چند میلیارد نفر، یعنی این سیستم دارد برای یک درصد جهان درست کار می کند؟ و باقی باید خودشان را زیر فشار له کنند تا با سیستم هماهنگ شوند، که ثروت آن ۲۶ نفر را انباشت کنند؟ آیا معتقدید آن ۲۶ نفر هم همین مسیر را رفته اند؟ آیا معتقدید ادامه این یعنی این که نتیجه تلاش همه را به خودشان برمی گرداند؟ باید این نکته را همیشه به یاد داشته باشیم، این افراد «ثروتمند» نیستند، آنها «سرمایه دار» اند و این یعنی «استثمار» روزافزون «نیروی کار».

به نظر من این ایده که آدم تقدیرگرا باشد و فکر کند، هر تلاشی برای بر هم زدن این ساختار محکوم به شکسته! و کلاً نفس تلاش برای تغییر سیستم غلطه، به نظر من این ناراحت کننده ترین تفکر است. این تفکر شکست است. پاسخی است مثبت برای محکم کردن زنجیرها بر دست ها و پاها.

بر زبان کارگری شنیدم: شکست قرن‌ها بردگی و هزاران ارباب!

این موضوع که آن نظام برده‌داری با آمدن و رفتن پادشاهان بد سرشت و نیک سرشت ایجاد یا مرتفع نشده! این که این نظام و مناسبات به عنوان يك نظام اجتماعی تولید و انباشت سرمایه، با کمترین تعصب بر نمایندگان خود را بازتولید می‌کرده است، دارای عبرت‌های بسیاری است. مناسبات برده‌داری نیز می‌دانسته است که هیچ کدام از نمایندگان خدا بر زمین قادر به زندگی ابدی نیستند. پس باید خود را بر فراز دوش تمام خدایگان و بردگان حفظ می‌کرد تا از نسلی به نسلی دیگر منتقل شود.

اما چه باید کرد؟ باید زنجیر را جست، وزنش را فهمید. زنجیرها به منزله بندهای مناسبات اجتماعی حاکم ما را وادار به حرکت در مسیری می‌کنند که به انباشت منجر می‌شود. باید نظام زنجیری سرمایه را شناخت و تغییر داد.

باید رد زنجیرها را گرفت تا به هم پیوندیم! باید رد زنجیرها را گرفت. رد زنجیرها، رد پول و خون و گرسنگی را با هم روشن می‌کند! زنجیر مرزها را نشان می‌دهد! مرزهای واقعی بین زحمت کشان و استثمار کشان. و بعد در خبرها خواهد آمد که به راستی آیا قدرت ۲۶ نفر بیشتر است یا حدود ۴ میلیارد نفر؟ کدام يك جهان را ساخته و کدام يك آن را ویران نموده؟ کدام يك جهان را زیبا کرده و کدام يك زشت؟ آینده از آن کدام يك است؟